

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد

غلامرضا صمدیانی^۱

چکیده

ناصر خسرو، حکیم و شاعر بزرگ قرن پنجم هجری، خرد و مشتقات آن را در چهار صد بیت و عقل و ترکیباتش را در حدود دویست بار در دیوان ده هزار بیتی‌اش به کار برده است. هر چند عده‌ای خرد را در اشعار او دارای بار ارزشی می‌دانند و عقل را با بار فلسفی و دینی مطرح می‌کنند؛ به نظر نگارنده، این تفاوت در کلّ دیوان، آن قدرها محسوس و ظاهر نیست که بشود به چنین قضاوتی دست یازید. در این پژوهش از روش توصیفی با جستجوی کتابخانه‌ای در آثار ناصر خسرو بخصوص دیوان اشعارش، استفاده کرده‌ام تا واژه‌هایی همچون خردمند، عاقل، صاحب خرد، پرخرد، مشتقات و هم خانواده‌های آنها را بیابم و با توجه به ویژگی‌های مشترک، دسته بندی نمایم. نگارنده علاوه بر آوردن و ذکر این ابیات در مواردی که شاعران معاصر، پیش یا بعد از ناصر خسرو در این موضوع، داد سخن داده اند؛ نمونه هایی از اشعار آنها را نیز بیان کرده ام.

در بیش از پنجاه و پنج بیت، صاحبان عقل و خرد، منادای ناصر خسرو قرار می‌گیرند تا حرف‌های مگویی را بر آنها عرضه بدارد و سفره‌ی پند و وعظش را برای آنها، پهن کند.

او در این ابیات از ارتباط خردمند با دنیا، پذیرش سخن پیران و عمل به آن، میانه‌ی او با خدا و قرآن و دین، دوری وی از خطا و نادان و خواسته های نفس که سرانجامش کسب عزت و جاودانگی است؛ سخن می‌گوید.

^۱ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بجنورد

مقدمه ۴

الف- نگاهی مختصر به زندگی ناصر خسرو: حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی، مکتبی به ابومعین و ملقب و متخلص به حجت در ماه ذی القعدة سال ۳۹۴ هجری مطابق با تیر یا مرداد سال ۳۲۸ هجری شمسی در قبادیان از توابع بلخ، پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

او در اشعارش همه جا از بلخ به عنوان وطن، شهر، خانه و مسکن خویش سخن می‌راند و آن را به صفاتی چون بهشت، توصیف می‌نماید و به هجرت، هزیمت و اخراج شدنش از شهر بلخ، اشارت‌ها دارد و نیز در سفرنامه‌ی خود با آن که مبدأ حرکتش «مرو» بود و از آن شهر به راه افتاده بود؛ همه جا در طول راه، مسافت‌ها را از بلخ تا هر نقطه که می‌رسید؛ حساب می‌کرد و به احتمال زیاد بعد از بازگشت از سفر حج و مصر هم تا هنگام متواری شدن و فرار، در بلخ اقامت داشته است.

عنوان حکیم برای او در کتب و اشعارش خیلی ذکر می‌شود که به دلیل آشنایی وی به فلسفه‌ی ارسطو، افلاطون، فارابی و ابن سینا و مطالعه‌ی تألیفات حکمای قدیم یونان بوده است.

او در خانواده‌ی محتشمی که به امور دولتی و شغل دیوانی می‌پرداختند؛ متولد شده و از اشعارش معلوم می‌شود که در جوانی در دربار سلاطین و امرا راه داشته و قبل از بیست و شش سالگی در مجلس سلطان محمود غزنوی، حاضر می‌شده است.

او لقب ادیب و عنوان دبیر^۱ فاضل داشت. پیش وزرا محتشم بود و با پادشاهان وقت، هم مجلس و همنشین شده و شاه، وی را خواجه‌ی خطیر خطاب می‌کرده است.

ناصر خسرو از ابتدای جوانی در تحصیل علوم، فنون، السنه و ادبیات، رنج فراوانی برد. قرآن را حفظ داشت و تقریباً در تمام علوم متداول عقلی و نقلی آن

زمان بخصوص علوم یونانی از ارثماتیقی و مجسطی بطلمیوس، هندسه‌ی اقلیدس، طبّ و موسیقی و بالاخص علم حساب، نجوم، فلسفه و همچنین در علم کلام و حکمت متألهین، تبخّر پیدا کرده بود به طوری که در دیوان، سفرنامه و سایر کتب خود به کرات به احاطه‌اش بر این علوم و مقام فضل و دانش خویش اشاره می‌کند.

وی علم حساب، جبر، مقابله و هندسه را در مصر تدریس می‌کرده است. در غیذاب که بندر سودان در ساحل دریای سرخ می‌باشد؛ چند ماه خطیب شهر شد. در آثار فراوانش از شاعرانی چون بحتری، جریر، نابغه و حسّان نام می‌برد که تبخّرش را به ادبیات عرب و عربی نشان می‌دهد چه او علاوه بر تصنیفات فارسی، اشعار عربی و حتی دیوان عربی هم داشته است.

او پس از سر خوردن از ملازمت دربار و مدیحه گویی، چند سال از عمر را در میان اهل طلیسان و عمامه و ردا گذراند. چندی در جستجوی کیمیا بود. مدتی در حال بحث و فحص و استدلال و حقیقت جویی، به سر می‌برد و همین بحث و تحقیق و غور و تدقیق و به قول خود او «چون و چرا» و نرفتن زیر بار تعبد، خاطرش را مشوّش نمود و چون جوابی به سؤالات بی پایان خود در سرّ خلقت و حکمت شرایع و در ظاهر تنزیل و طریقت ظاهریان نیافت؛ در حدود چهل سالگی به خاطر خوابی که در جمادی الاخر سال ۴۳۷ هجری قمری در جوزجانان دید به قصد وصول به حقیقت به سفر قبله عازم گشت و با برادر کوچک‌تر خود ابوسعید و یک غلام هندی روانه‌ی حجاز شدند.

این سفر که هفت سال طول کشید و با برگشت به بلخ در جمادی الاخر سال ۴۴۴ هجری قمری و دیدار برادر دیگرش، خواجه ابوالفتح عبدالجلیل، خاتمه یافت؛ مبدأ یک دوره‌ی جدید زندگانی اوست.

در این سفر چهار بار حج کرده است. شمال شرقی، غربی، جنوب غربی و مرکز ایران و ممالک و بلاد ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه،

ناصر فسرو و مفاطب قرار دادن صامبان فرد

فلسطین، جزیره‌العرب، مصر، قیروان در تونس، نوبه و سودان را سیاحت نموده و پس از آن که حدود سه سال در پایتخت خلفای فاطمی مصر یعنی قاهره به سر برد و پیرو مذهب اسماعیلیه و طریقت فاطمیان شد به قصد ترویج آن مذهب و نشر دعوت فاطمی در خراسان به وطن خویش بازگشت.

او درجات سیر باطنیه را طی کرد. از مراتب مستجیب، مأذون و داعی بالاتر رفته به مقام حجّتی رسید و به عنوان یکی از حجّت‌های دوازده گانه‌ی فاطمیان از طرف امام فاطمی آن زمان «ابوتمیم معدّب بن علی المستنصر بالله» تعیین شد و به این مأموریت یعنی دعوت مردم به طریقت اسماعیلیه و بیعت فاطمیان در ممالک وسیع خراسان و سرپرستی شیعیان آن سامان و به قول خودش، شبانی رمه‌ی متابعان دین حق به ایران برگشت تا طبق دستور خداوند روزگار خویش، نوشته‌ی الهی را که در آفاق و انفس است به پیروان خاندان حق، بنمایاند.

او در این سفر مانند حکیم دانشمندی، یادداشت‌های علمی و تاریخی مفید برمی‌داشت. شهرها، روستاها، مساجد، آثار تاریخی و غیره را خود، اندازه می‌گرفت و ثبت می‌کرد.

تفضیل مسافرت حج و مصر، موضوع کتاب سفرنامه‌ی اوست که به قول خودش، شرح مسافرتی به طول دو هزار و دویست فرسنگ می‌باشد. در آغاز سفرنامه هم قصد خود را به سفر دیگری به جانب مشرق اظهار می‌کند و وعده می‌دهد که سفرنامه‌ی آن مسافرت را نیز بعدها، ضمیمه‌ی این سفرنامه، بنماید ولی معلوم نیست که این قصد به عمل درآمده یا نه؟

او پس از مراجعت از مصر و حجاز به وطن خود، زهد و ترک دنیا و عبادت اختیار کرد و در خفا با شوق و همّت تام به نشر دعوت فاطمیان مشغول شد. داعیان و مأذونان به اطراف می‌فرستاد و به ترویج مذهب شیعه‌ی اسماعیلیه می‌پرداخت.

به خاطر پیشرفت در این کار و به دلیل مباحثات با علمای اهل سنت، کم کم دشمنانش زیاد شدند و به سبب دشمنی علما و غوغای عوام و هجوم آنها بر ضد او، امرای سلجوقی درصدد آزارش بر آمده؛ وی را تبعید کردند. او آواره شد و مردم خراسان از خویش و بیگانه از او دوری جستند. از بعضی اشعارش فهمیده می‌شود که شورش‌های علیه او برپاشده به خانه اش هجوم آورده و شاید خرابش کرده‌اند. سرانجام به قول خودش، هجرت کرد که این معنی بارها در اشعارش تکرار شده است.

به مازندران پناه برد شاید به دلیل این که امرای گرگان و اسپهبدان طبرستان، شیعی مذهب بودند. وی نیز مانند سلف خود فردوسی بدان دیار برای جلب حمایت بزرگان آن سامان روی آورد.

معلوم نیست که ناصر خسرو چه مدت در طبرستان بوده است در هر حال بنا به سخن بعضی بعد از آنجا به نیشابور و سرانجام به سمنگان یا به قول مشهور به یمگان در خاک بدخشان پناه برد که به قول قزوینی در «آثار البلاد» شهری حصین در میان کوه‌ها بود که احدی را به واسطه‌ی صعوبت راه‌های آن، قدرت تسخیرش نبوده است.

او تا پایان عمر در این قصبه مستقر شده و به اداره‌ی کار دعوت فاطمی در خراسان مشغول گشت.

وی در یکی از قصایدش از پانزده سال ماندن در یمگان سخن می‌گوید که نشان از توقف طولانی وی در آن جا دارد.

و سرانجام آن طور که معروف است بعد از سال ۴۶۰ هجری و به روایتی در سال ۴۸۱ هجری قمری در همان‌جا، رخت از این جهان بر بسته و دفن شده است. مدفنش، مدت‌ها معروف بوده و به قول بعضی سیاحان، هنوز هم در آن جا، مردم، قبر ناصر خسرو را نشان می‌دهند.

عجب آن که از تأثیر دعوت آن حکیم سخنور و صاحب نفس، هنوز در خود بدخشان و نواحی مجاور آن خطّه و در خوقند، قراتکین، ساری قول، و خان و یاسین و همچنین در یکی از نواحی بلخ و در درّه‌های جلال آباد و کمار و ظاهراً در بخارای قدیم نیز اسماعیلیه وجود دارند و شاید امروز وجود جماعت اسماعیلیه در اطراف نیشابور، ارتباطی با تعلیمات آن حکیم داشته باشد.

ب: اشخاص معروف در آثار ناصر خسرو: ناصر خسرو خود را در عهدش در کتاب بی‌نظیر و یگانه می‌دانسته است چنان که خود را در نظم عربی با جریر، بحتری و حسّان و در نظم فارسی با رودکی و عنصری برابر می‌شمارد.

او در تألیفات و اشعارش از خیلی از حکما، علما، ادبا و شعرا نام می‌برد که بعضی از آنان را خود ندیده و برخی را نظیر قطران، شخصاً ملاقات کرده است از آن جمله از سلاطین و امرا، گذشته از پادشاهان قدیم مانند ساسانیان، فراعنه و غیره، از یعقوب لیث صفّاری، سلطان محمود و مسعود غزنوی، ابراهیم بن سیمجور، ابوصالح جیل جیلان جستان بن ابراهیم، مرزبان دیلم، ابومنصور و هسودان بن محمد، پادشاه آذربایجان، ابونصر احمد نصرالدوله امیر اخلاط و قسمتی از آسیای صغیر، پسر ابوکالنجار دیلمی، خلف بن احمد و همچنین از طغرل چغری سلجوقی نام می‌برد.

از حکما یحیی نحوی، محمد بن زکریای رازی، ایرانشهری، ابویعقوب سکزی، ابن سینا و خیلی از حکمای یونانی؛ از صوفیه از بایزید بسطامی، ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم، همشهری خود و از شعرای عرب از بحتری، نابغه، جریر، حسّان و ابوالعلائی معری و از شعرای فارسی زبان از رودکی، اهوازی، عنصری، دقیقی، منجیک، قطران و کسائی مروزی نام می‌برد بخصوص بیشتر از همه از کسائی مروزی سخن می‌راند و با او مفاخره و مباحثات می‌کند که شاید دلیلش، شیعه بودن کسائی باشد.

عجب است که او از فردوسی نامی نمی برد و نشانی در آثار کتبی وی از اطلاعات بر شاهنامه دیده نمی شود با آن که هر دو به شاعر خرد بودن، شهره‌اند.

روش

در این پژوهش از روش توصیفی با جستجوی کتابخانه‌ای در آثار ناصر خسرو بخصوص دیوان اشعارش، استفاده کرده‌ام تا واژه‌هایی همچون خردمند، عاقل، صاحب خرد، پرخرد، مشتقات و هم خانواده‌های آنها را بیابم و با توجه به ویژگی های مشترک، دسته‌بندی نمایم. نگارنده علاوه بر آوردن و ذکر این ابیات در مواردی که شاعران معاصر، پیش یا بعد از ناصر خسرو در این موضوع، داد سخن داده‌اند؛ نمونه‌هایی از اشعار آنها را نیز بیان کرده‌ام.

یافته‌ها

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد:

۱- خردمند و دنیا: به نظر سعدی، حسادت و ویژگی بعضی از دوستان دنیایی است:

مراستاد را گفتم: ای پر خرد! فلان یار بر من حسد می‌برد.^۱

ناصر خسرو، میوه‌ی درخت این جهان را انسان هوشیار و خارش را بی‌خرد می‌داند:

نبینی بر درخت این جهان، بار مگره‌شیار مرد، ای مرد هشیار!

درخت این جهان را سوی داتا خردمند است بار و بی‌خرد، خار.^۲

و جهان گردان را پدیده آورنده‌ی همه می‌داند ولی از تفاوت خود با او حیران است:

گر توی ای چرخ گردان! مادرم چون نه ای تو دیگر و من دیگرم

ای خردمندان! که باشد درجهان
با چنین بدمهر مادر، داورم؟^۳
او تذکر می‌دهد: ای خرد پیشه! از این جهان، حذر کن که همچون دیوی
بی تشخیص و تمیز، به دیگران نیکی نمی‌رساند و با کمند دانش به کمک زنجیر
خرد، آن را اسیر و گرفتار خود کن:

ای خرد پیشه! حذر دار از جهان
گر بهوشی پند حجت کار بند
این یکی دیوست بی تمیز و هوش
خیر کی بیند ز بی هش هوشمند؟
تازیان بیندیش دایم هوشیار
گاه بر شب‌دیز و گاهی برسند.
گر بخواهی بستن این بیهوش را
از خرد کن قید وز دانش کمند.^۴
وی گردش آسمان را بهترین دلیل برفنا و نابودی آن برای هر هوشمندی می‌داند:
گشتن آن چرخ پس ای هوشمند! نیک دلیل است ترا بر فناش.^۵
به نظر او، عقاب دنیا کاری جز شکار مردم ندارد:

جز شکار مردم، ای هوشیار پور!
نیست چیزی کاراین پران عقاب.^۶
و این جهان چون اژدهایی است که خرد، پادزهر سمّ این اژدهای زشت و
قوی می‌باشد:

این عالم، اژدهاست و زایزد ترا خرد
پادزهر اژدهاست خرد سوی هوشیار
پادزهر زهر این قوی و منکر اژدهاست
درخورد مکر نیست نه نیز از در دهاست.^۷
سفارش می‌کند که اگر هوشمندی؛ از این نهنگ عظیم دنیا بپرهیز. همان طور
که هوشنگ پیشدادی باهوش و خرد، سر بر آسمان رساند؛ تو هم با استفاده از
عقلت به حکومت و عظمت خواهی رسید:

گرت هوش است و سنگ دارحذر
ای خردمند! ازین عظیم نهنگ
هوش و سنگت بردبه گردون سر
که بدین یافت سروری، هوشنگ
برکشد هوش مرد را از چاه
گاه بخشدش و مسند و اورنگ
و گرش تخت و گه نبود رواست
بهتر از تخت و گه بود هوش و هنگ.^۸

و اگر می‌توانی حرکت آن را بشنوی، با چشمان بینا به گذران جهان بنگر:

ای خردمند! نگه کن که جهان برگذراست

چشم بیناست همانا اگر گوش کر است.^۹

و با تأکید بر حذر از دنیا می‌گوید: همچون گروهی نا آگاه به آن دل نبند

زیرا با عقل از دریای جهان، گوهر می‌توان به دست آورد و از درخت آن، می‌شود

میوه‌ی شیرین چید:

ای خردمند! اگر مستان آگاه نی‌اند

تو از این جای حذر گیر که جای حذرست

به خرد خویشتن از آتش و اغلال بخر

گرچه این خر رمه از علم و خرد بی خبرست

به خردگوهرگرده که جهان چودریاست

به خردمیوه شودخوش که جهان چون شجرست.^{۱۰}

هیچ خردمندی نباید خودش را به انبار خوش ظاهر دلبستگی‌های دنیایی،

مشغول کند:

خردمند! چه مشغولی بدین انبار بی‌حاصل؟

که این انبارت ازکشکین چواز حلوا بینبارد.^{۱۱}

می‌گوید: هوشیارا! فکر می‌کنی این آسیای گردان دنیا، کی از حرکت باز

خواهد ایستاد؟

ای خردمند! پس گمان تو چیست کاین دوان آسیا کی آساید؟^{۱۲}

به نظر ناصر خسرو، این جهان فرومایه، موجود بی‌وفایی است که به عهد و

پیماننش عمل نمی‌کند و هیچ انسان خردمندی نباید برای پر کردن شکم، زیر بار

مشکلات، پشت خم نماید:

مرد خرد همچو خر ز بهر شکم پشت نباید که زیر بار کند.

سفله جهان بی‌وفاست ای بخرد! با تو کجا بی وفا قرار کند؟^{۱۳}

معامله با جهان، در نهایت به ضرر خردمندان است:

ای بخرد! با جهان مکن ستد و داد
کو بستاند ز تو کلند به سوزن.^{۱۴}
در مقابل پنبه‌ی بی ارزش دنیا، درست نیست که زیبایی و ارج خود را از
بین ببریم:

پنبه‌ی او را به چه دادی بدل
ای بخرد! غالیه و غار خویش؟^{۱۵}
نباید در مقابل آن همه وعده‌های خوب دنیا، به این نعمت پوسیده و
بی‌ارزش قانع شد:

زان همه وعده‌ی نیکو به چه خرسند شدی ای خردمند!
بدین نعمت پوسیده‌ی غاب.^{۱۶}

رفتن به دنبال دنیای پست و فرومایه، مانند حرکت تشنه به سوی سرابی
فریبنده، بی‌فایده است:

ای خردمند! چه تازی سپس سفله جهان

همچو تشنه سپس خشک و فریبنده سراب.^{۱۷}

از نظر ناصر خسرو، خردمندان، میوه‌های خوشمزه و معطر درخت این
جهان هستند:

ای خردمند! گمان بر که جهان خوب درختی است

که برو اهل خرد، خوش مزه و بوی ثمارند.^{۱۸}

او به خردمند تذکر می‌دهد که در این جهان، در جستجوی دلیل و برهان
باشد:

جهان خواری نوردست ای خردمند!
نگه کن تا پدید آیدت برهان.^{۱۹}

بهترین گواه بر فنای جهان، حرکت اوست :

ای مرد خرد! بر فنای عالم
از گشتن او راست تر گوا نیست.^{۲۰}

و سرانجام اعلام می‌کند که باید هر خردمندی از گذشتن سریع بهار و تابستان اندیشه کند:

با خویشتن شمار کن ای هوشیارپیر!

تا بر تو نو بهار چه مایه گذشت وتیز.^{۲۱}

۲- خردمند و سخن:

ناصر خسرو بر پذیرفتن سخن خوب از پدر پیر به وسیله ی پسر هوشیار و مهربان تأکید می کند:

گرت هوش است و دل ز پیر پدر سخنی خوب، گوش دار، ای پور!^{۲۲}

خودش را قبله ی عاقلان می داند که باید به آنها با سخنانش پند بدهد:

پند ده ای حجّت زمین خراسان! مرعلا را که قبله ی عقلایی.^{۲۳}

به نظر او هر مثالی برای خردمندان، کافی و قابل درک است:

من این سخن که بگفتم ترا نیکومثل است مثل بسنده بود هوشیارمردان را.^{۲۴}

به نظر او، هیچ هوشیاری، فریفته ی گفتار مستانه نمی شود و برای او

ارزشی قائل نمی گردد:

نگردد به گفتار مستانه غره کسی کو دل و جان هشیار دارد

بر آتش زنش ای خردمند! زیرا که هوشیار مرمست را خوار دارد.^{۲۵}

و توصیه می کند: ای خردمند! بذر سخن را در دل شیوندگانت بکار:

زی اهل خرد، تخم سخن، حکمت و علم است

در خاک دل، ای مرد خرد! تخم سخن بکار.^{۲۶}

و ادامه می دهد: ای هوشیار! با خواندن شعر ناصر خسرو آن را یاد بگیر

چون شعر او، شیرین کننده ی دل و تقویت کننده ی جان است:

شعر حجّت را بخوان ای هوشیار و یاد بگیر

شعر او در دل ترا شهدست و اندر لب لبین.^{۲۷}

عاقل، پادشاه بدن خود است و اندیشه و سخن در خدمت اویند. دلیل عزّت

او نزد امیر، خرد اوست.

قلم سلاحش و دلیل پسرش می باشد. سخن، پرچم سپاه خرد است زیرا

سخن و خرد درکنار هم، باعث عزّت و احترام هر عاقلی می شود:

تو پادشاه تن خویشی، ای بهوش! و ترا

تمیز و خاطر و اندیشه و سخن خدمست

تو ای پسر! ز خرد سوی میر محتشمی

اگر چه میر سوی عام خلق، محتشمست

قلم سلاح و حجّت به پیش تو سپرت

خرد ترا سپهت و سخن ترا علمست

سخن رسول دل و جان توست اگر خوبست

خبر دهد عقلاً را که جانت محترمست

بهم شود به زبان برت لفظ با معنی

اگر ت جان سخن گوی با خرد بهم است.^{۲۸}

و سرانجام شعرش را که بهترین نثارهاست، تقدیم خردمندان می کند:

خردمندا! ترا شعرم نثارت نثاری کان بهست از هر نثاری.^{۲۹}

۳- خردمند و عمل:

ناصر خسرو اسب خرد را مفید می داند و معتقد است که هر دارنده‌ی

خردی به حال دیگران سودمند می باشد: *رتال بین علوم انسانی*

سودمندا است سمند ای خردمند و لیک

سودش آن راست سوی من که مروراست سمند.^{۳۰}

و توصیه می کند: ای خردمند! هر نوشته‌ات باید آکنده از علم و عمل باشد:

نامه‌ای کن به خطّ طاعت خویش علم عنوانش و نقطه‌ها تکبیر

نامه‌ات از علم باید وز عمل ای خردمند! زی علیم خبیر.^{۳۱}

هر انسان عاقلی لازم است که با عمل، پرده از چهره‌ی سخنان بر دارد:
قول چون روی برد زیر نقاب، ای بخرد! به عمل باید از این روی گشادنت
نقاب.^{۳۲}

او خردمند را از پیمودن راه ظلم و ستم باز می‌دارد:
ره هنجار ستمگر همه زشت است ای خردمند! مرو بر ره و هنجارش.^{۳۳}
هیچ عاقلی، رفتار بد را خوب نمی‌انگارد:
تو همانا که نه هشیار سری ورنی چون که فعل بد را زشت نینگاری.^{۳۴}
او معتقد است جان و روح را به این دلیل نزد انسان فرستاده‌اند تا
پرورشش دهد:

فرمان روان جان و روان زی توفرستاد
تا پروریش ای بخرد! جان و روان را.^{۳۵}
۴- خردمند و خدا:

ناصر خسرو به خردمندان توصیه می‌کند که خدا را با علاقه و میل
بپرستند:

چرا آن راکه ت او کرداین بلند ایوان به طوع و رغبت ای هشیار! نپرستی؟^{۳۶}
و می گوید: اگر خردمندی، آنچه راکه خدا می خواهد از دنیا به دست بیاور:
خردمند! مراد ایزد از دنیا به حاصل کن
مراد او تو خوددائی چه چیزست ار خردمندی.^{۳۷}
او شرط بهره بردن از یاری و کمک خدا را، یاری کردن به دین خدا می
داند:

نصرت به دین کن ای بخرد مرخدای را
گر بایدت که بهره بیابی ز نصرتش.^{۳۸}

۵- خردمند و نفس: انوری با مخاطب قرار دادن عقل، درباره‌ی لقمان روزگار

از او می‌پرسد و سرانجام خودش را لقمان زمانه می‌داند:

با عقل پرس پرسان گفتم که در ثنا
آن راکه هست زبده اعیان روزگار
لقمان روزگارش خوانم چه گفت؟ گفت
جز انوری که زبید لقمان روزگار.^{۳۹}

و سعدی خطاب به هوشیاران، ظرفیت وجودی آنان را محدود می‌داند:

تو خود را گمان برده‌ای پر خرد
انایی که پرشد دگر چون برد.^{۴۰}

و ناصر خسرو می‌گوید: در درون این بدن بدرفتار تو، شیطان عظیم نفست

قرار دارد:

به قرطه اندر ترا زین بدکنش تن
یکی دیوعظیم است ای خردمند!^{۴۱}

او تذکر می‌دهد که: ای انسان هشیار هنربین! هیچ وقت سوار بر اسب هوا و

هوس به جولان نپرداز:

از بهر چه، ای پیر هشیوار هنربین
براسپ هوا کرد دلت بار دگرزین؟^{۴۲}
به سراغ بدی‌ها و ناشایست‌ها نرو اگر می‌خواهی که دچار آنها نشوی.
چون همه‌ی داشته‌هایت در این جهان کاملاً از تو سلب می‌شوند و سپس ترا به
مسلخ مرگ می‌برند:

برمکش ناچخ و بر سرت مگردانش
گر نخواهی که رسد بر سر تو ناچخ
که بر آنجای که پیوسته همی خواهی
ای خردمند! ترا بئل و نه آنخ!^{۴۳}
این جهان مسلخ گرمابه‌ی مرگ آمد

هر چه داری بذهی پاک در این مسلخ.^{۴۳}

۶- خردمند و خطا:

ناصر خسرو خطاب به خردمند چنین می‌گوید: ای خردمند! عدم انجام

عبادت، کار حیوانات است اگر تو از عبادت نکردن، ننگ نداری، من شرم دارم:

بی‌طاعتی، ای مرد خرد! کار ستوراست

عارست مرا زین خداگر نیست ترا عار.^{۴۴}

او از خردمند می خواهد فریفته‌ی اغوای ابلیس نگردد:

ای خردمند! مشو غرّه بدانک ابلیس

یادکرده ست به خلق اندر شادروان.^{۴۵}

و تذکر می‌دهد که خطا اگر هزار تا هم باشد غلط و اشتباه است؛ نباید چنین

دلایل نابجایی بیاوری:

گر هزارست خطا، ای بخرد! جمله خطاست

چند ازین حجّت بی مغز تو، ای بیهده چند؟^{۴۶}

۷- خردمند و نادان :

مسعود سعد سلمان، شمشیر پادشاه را از جنس عقل می داند که همیشه بر

سر دشمنان نادان، فرو می‌آید :

هست حسامت همیشه بر سراعدا گویی کز عقل کرده اند حسامت.^{۴۷}

ناصر خسرو معتقد است سخن گفتن از خاندان پیامبر با نادان فایده ای

ندارد :

با سبکساران از آل مصطفی چیزی مگو

زان که این جهّال خود بی ابر می باران کنند.^{۴۸}

به نظر او شراب جهل، مردم را مست و بیهوش می کند و انسان هشیار باید

از انجام رفتارهای این چنین مردمی بپرهیزد :

از نبید جهل چون مستان بیهوشند خلق

تو که هشیاری مکن کاری که آن مستان کنند.^{۴۹}

وی خودش راهم ردیف نادانان نمی داند :

ای خردمندی که نامم بشنوی زین خران گر هوشیاری مشمرم

وز محال عام نادان همچو روز پاک دان هم بستر وهم چادرم.^{۵۰}

ناصر خسرو و مفاطب قرار دادن صامبان فرد

افراد ناآگاه و بی بصیرت، هیچ وقت شایسته حضور در بهشت نیستند از آنها باید دوری کرد:

ای هوشیار مرد! چه گویی که این گروه هرگز سزای جنت و فردوس و کوثرند؟

از راه این نفایه رمه‌ی کور و کربتاب زیرا که این رمه همه هم کور و هم کردند.^{۵۱}

۸-: خردمند و علم:

به نظر مسعود سعد، زیرکی و هوشیاری ممدوح مانند روشنی چشم، ارزشمند و مؤثر است:

ای عقل رادهای تو چون دیده را فروغ

ای فضل را نکای تو چون دیده را ضیا^{۵۲}

ناصر خسرو می‌گوید: ای خردمند! علم زندگی بخش وجود توست، شایسته است که به جستجویش پردازی:

علم، جان جان توست ای هشیار!

گر بجویی جان جان را، درخورست.^{۵۳}

مهمترین فرد نزد هوشیار، آگاه‌ترین و خردمندترین آنهاست:

ای خردمند و هنر پیشه و بیدار و بصیر

کیست از خلق به نزدیک تو، هشیار و خطیر.^{۵۴}

۹-: خردمند و جاودانگی:

به نظر ناصر خسرو، آرزوی هر کسی جاودانگی و حکومت است هر چند از

دیدگاه عقل، رسیدن به این آرزو، محال می‌باشد:

هر چند رحمت است خرد بر تو از خدایی

بر هر که بد کند خرد هم خرد بلاست

ملک و بقاست کام تو وین هردو کام را

اندردو عالم ای بخرد! عقل کیمیاست.^{۵۵}

از دیدگاه عقل، علمهٔ مردم همچون ستوران، فانی هستند و فقط خردمند

جاودانه است :

عامه ستورست و فانی است ستور ای که خردمند مرد مست ازلی؟^{۵۶}

۱۰- خردمند و قرآن:

ناصر خسرو، قرآن را آکنده از مثال‌ها و حکایت‌هایی برای خردمند می‌داند:

نیست آگاهی که پرمثل است ای خردمند! سربه سر تنزیل.^{۵۷}

۱۱- خردمند و عزت :

از نظر ناصر خسرو، همان طور که جان هر خردمندی عزیز و محترم است،

وجود او هم گرامی و شریف می‌باشد :

جان مرا گرسوی تو جانت عزیزست

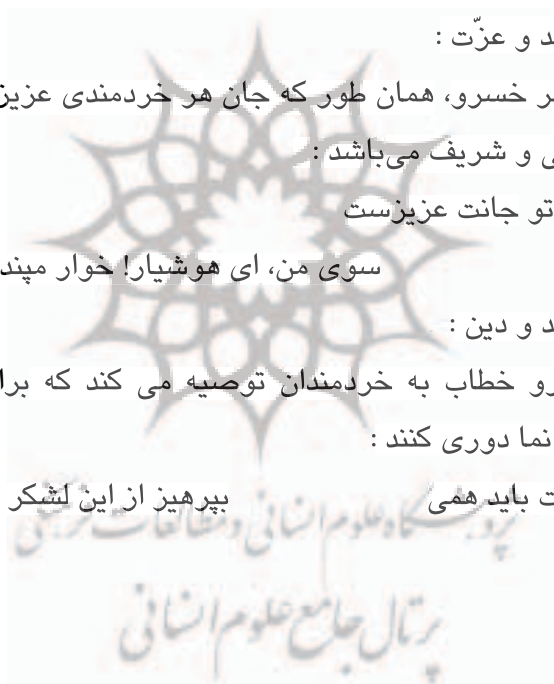
سوی من، ای هوشیار! خوار مپندار.^{۵۸}

۱۲- خردمند و دین :

ناصر خسرو خطاب به خردمندان توصیه می‌کند که برای حفظ دین از

گروه‌های میمون نما دوری کنند :

تو ای عاقل! اردینت باید همی بپرهیز از این لشکر بوزنه.^{۵۹}



نتیجه گیری

میزان کاربرد عقل و خرد در دیوان اشعار ناصر خسرو:

او خرد و مشتقات آن را در چهار صد بیت و عقل و ترکیباتش را در حدود دویست بار در دیوان ده هزار بیتی‌اش به کار برده است. هر چند عده‌ای خرد را در اشعار او دارای بار ارزشی می‌دانند و عقل را با بار فلسفی و دینی مطرح می‌کنند؛ به نظر نگارنده، این تفاوت در کلّ دیوان، آن قدرها محسوس و ظاهر نیست که بشود به چنین قضاوتی دست یازید.

حدود هفتاد بار، عقل و خرد در مواردی متفاوت با فلک، آسمان و روزگار نرد رقابت می‌بازند و در کنار آنها خودی می‌نمایند.

در بیش از پنجاه و پنج بیت، صاحبان عقل و خرد، منادای ناصر خسرو قرار می‌گیرند تا حرف‌های مگویش را بر آنها عرضه بدارد و سفره‌ی پند و وعظش را برای آنها، پهن کند.

چهل بار سخن و کلام را اعمّ از منشور و منظوم با تمامی تأثیرات لفظی و معنوی با عقل و خرد توأم کرده و درست برابر با همین تعداد، پریشانی و بی‌خردی را برادر همخون یکدیگر می‌خواند که دست در دست هم به حسیض نلت، رهسپار می‌شوند.

در بیش از سی و پنج مورد، دین را بدون عقل و خرد پذیرفتنی نمی‌داند و لبّ دین را عقل و خرد می‌شمارد و توصیه می‌کند که عمل بر راه خرد، ضامن سعادت دنیایی و اخروی است.

بعد از آن با ترازوی خرد به داوری می‌نشیند تا بفهماند که جان و خرد همزاد و همراه با یکدیگر، ارائه دهنده زندگی بهترند بخصوص اگر کسب علم و دانش، یار و یاور عقل و خرد شوند؛ عامل برتری انسان بر دیگر آفریدگان می‌گردند و مایه‌ی زیبایی و افتخار بنی آدم بر غیر آدم محسوب می‌شوند.

حدود بیست بار، خردمند و بی خرد را در بیت‌هایی با هم و در کنار هم قرار داده است تا ثابت کند که فقط خرد می‌تواند هدایتگر انسان‌ها شود.

بعد از آن، هیجده بار بی‌خردان را مخاطب قرار می‌دهد تا به آنها بگوید که خرد با بدن میانه‌ای ندارد و تعلقات شدید جسمی بر خرد مؤثرند و خرد خود پالایندگی جان از معصیت و گناه است به طوری که عقل، چهارده بار عاقبت‌نگرانه تأکید می‌کند بر این که صاحبش در برگزیدن خیر یا شر، صاحب اختیار می‌باشد.

با ذکر حدود ده بیت در جاهای مختلف، عقل و خرد را نگهبان وجود آدمی، می‌داند به شرطی که با راستی توأم گردد؛ طمع را کنار بگذارد و خدا را در نظر داشته باشد تا سرانجام اعلام کند که این گوهر والا و شریف یعنی خرد، رسول خدا بر انسان است که باید بر داشتنش شکر کرد و در برابر نداشته‌های دیگر، صبور و بردبار بود.

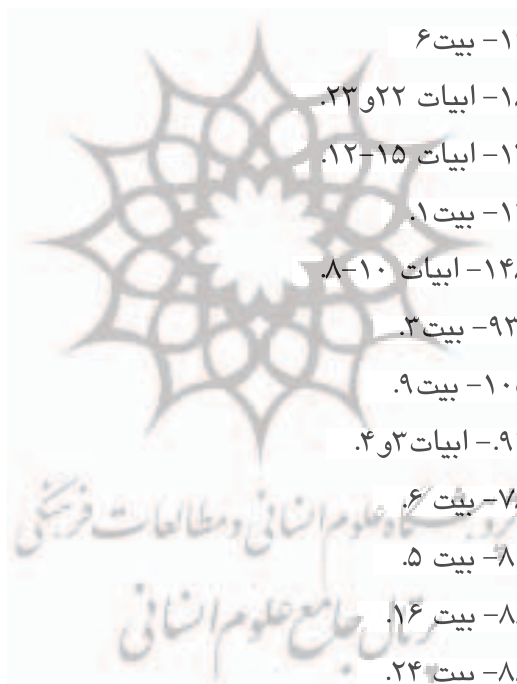
در سه جا، یادآوری می‌کند که خرد با جوانی کمتر سازگار است. خرد همچون جوهری واقعی به تأویل آیات و احادیث می‌پردازد؛ با هزل میانه‌ای ندارد و بازکننده‌ی گره مشکلات است.

خرد به یاری قلم، محجوبانه می‌نویسد؛ از خنده می‌پرهیزد و با قرآن ارتباط برقرار می‌کند.

خرد نخستین موجود جهان آفرینش است که به رازداری خلقت می‌پردازد. هر چند با ظلم و ستم، ستیزه‌ها دارد؛ گریه و پیری را بر خنده و جوانی ترجیح می‌دهد.

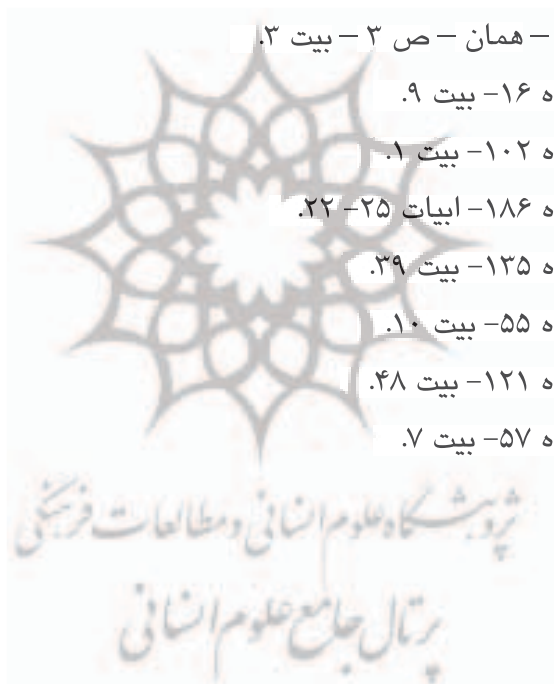
یادداشت‌ها

- ۱- سعدی-(۱۳۵۹)- بوستان- تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی - انتشارات خوارزمی- تهران- چاپ اول- ص ۲۵۶.
- ۲- ناصر خسرو -(۱۳۷۰)- دیوان- تصحیح مجتبی مینوی و محقق- انتشارات دانشگاه تهران- چاپ چهارم- قصیده ۹- ابیات ۱ و ۲.
- ۳- همان- قصیده ۲۲۶- ابیات ۱ و ۲.
- ۴- همان- قصیده ۲۰۷- ابیات ۳۴.
- ۵- همان- قصیده ۲۰۰- بیت ۳۴.
- ۶- همان- قصیده ۱۹۳- بیت ۶.
- ۷- همان- قصیده ۱۸۶- ابیات ۲۲ و ۲۳.
- ۸- همان- قصیده ۱۷۶- ابیات ۱۵-۱۲.
- ۹- همان- قصیده ۱۴۸- بیت ۱.
- ۱۰- همان- قصیده ۱۴۸- ابیات ۸-۱۰.
- ۱۱- همان- قصیده ۹۳- بیت ۳.
- ۱۲- همان- قصیده ۱۰۵- بیت ۹.
- ۱۳- همان- قصیده ۹۲- ابیات ۳ و ۴.
- ۱۴- همان- قصیده ۷۸- بیت ۶.
- ۱۵- همان- قصیده ۸۱- بیت ۵.
- ۱۶- همان- قصیده ۸۶- بیت ۱۶.
- ۱۷- همان- قصیده ۸۶- بیت ۲۴.
- ۱۸- همان- قصیده ۶۶- بیت ۶.
- ۱۹- همان- قصیده ۴۸- بیت ۱۶.
- ۲۰- همان- قصیده ۵۱- بیت ۱۲.
- ۲۱- همان- قصیده ۴۶- بیت ۱.



- ۲۲- همان - قصیده ۳۶- بیت ۲۳.
- ۲۳- همان - قصیده ۴۲- بیت ۵۲.
- ۲۴- همان - قصیده ۵۲- بیت ۴۲.
- ۲۵- همان - قصیده ۱۷۹- بیت ۴۵.
- ۲۶- همان - قصیده ۱۸۰- بیت ۱۱.
- ۲۷- همان - قصیده ۱۲۳- بیت ۴۵.
- ۲۸- همان - قصیده ۱۹۲- ابیات ۲۰-۱۶.
- ۲۹- همان - قصیده ۲۴۰- بیت ۴۹.
- ۳۰- همان - قصیده ۱۹۰- بیت ۱۶.
- ۳۱- همان - قصیده ۹۱- ابیات ۲۷ و ۲۸.
- ۳۲- همان - قصیده ۸۶- بیت ۳۳.
- ۳۳- همان - قصیده ۵۴- بیت ۲۰.
- ۳۴- همان - قصیده ۳۵- بیت ۳.
- ۳۵- همان - ملحقات - قصیده ۴- بیت ۸.
- ۳۶- همان - قصیده ۱۷۸- بیت ۲۴.
- ۳۷- همان - قصیده ۱۵۸- بیت ۱۴.
- ۳۸- همان - قصیده ۸۲- بیت ۳۹.
- ۳۹- انوری ابیوردی (۱۳۷۲) - دیوان - به اهتمام مدرس رضوی - انتشارات علمی و فرهنگی - تهران - چاپ چهارم - ص ۱۷۴ - ابیات ۶ و ۷.
- ۴۰- سعدی - همان - ص ۵۶.
- ۴۱- ناصر خسرو - دیوان - قصیده ۸۴- بیت ۱۷.
- ۴۲- همان - قصیده ۲۴۶- بیت ۱.
- ۴۳- همان - قصیده ۲۲۷- ابیات ۹-۱۱.
- ۴۴- همان - قصیده ۷۶- بیت ۴۶.

- ۴۵- همان - قصیده ۱۹۴ - بیت ۳۲.
۴۶- همان - قصیده ۱۹۰ - بیت ۸.
۴۷- مسعود سعد-(۱۳۶۲)- دیوان - تصحیح رشید یاسمی - انتشارات امیر کبیر -
تهران - چاپ دوم - ص ۶۵ - بیت ۶.
۴۸- ناصر خسرو - دیوان - قصیده ۶۸ - بیت ۱۹.
۴۹- همان - قصیده ۶۸ - بیت ۱۷.
۵۰- همان - قصیده ۲۲۶ - ابیات ۲۷ و ۲۸.
۵۱- همان - قصیده ۲۰۱ - ابیات ۴۳ و ۴۴.
۵۲- مسعود سعد - همان - ص ۳ - بیت ۳.
۵۳- همان - قصیده ۱۶ - بیت ۹.
۵۴- همان - قصیده ۱۰۲ - بیت ۱.
۵۵- همان - قصیده ۱۸۶ - ابیات ۲۲-۲۵.
۵۶- همان - قصیده ۱۳۵ - بیت ۳۹.
۵۷- همان - قصیده ۵۵ - بیت ۱۰.
۵۸- همان - قصیده ۱۲۱ - بیت ۴۸.
۵۹- همان - قصیده ۵۷ - بیت ۷.



- انوری ابیوردی، (۱۳۷۲)، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ چهارم.
- درگاهی محمود، (۱۳۷۸). سرود بیداری، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ اول.
- دزفولیان کاظم، (۱۳۷۵). دُرّ لفظ دری (شرح سی قصیده)، انتخاب و شرح کاظم دزفولیان، تهران، انتشارات طلایه، چاپ اول.
- دشتی علی، (۱۳۷۹). تصویری از ناصر خسرو، به کوشش مهدی ماخوذی، انتشارات قلم آشنا، تهران، چاپ دوم.
- زرین کوب عبدالحسین، (۱۳۶۲). با کاروان حله، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ پنجم.
- سعدی، (۱۳۵۹). بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ اول، ص ۲۵۶.
- طاهری مبارکه غلام محمد، (۱۳۷۵). سلام باد بر خرد، انتشارات نقش جهان، تهران - چاپ اول.
- فروزانفر بدیع الزمان، (۱۳۲۲). سخن و سخنوران، کتاب فروشی زوار، تهران، چاپ دوم.
- مسعود سعد، (۱۳۶۲). دیوان، تصحیح رشید یاسمی، انتشارات امیر کبیر، تهران - چاپ دوم، ص ۶۵، بیت ۶.
- ناصر خسرو، (۱۳۶۳). جامع الحکمتین، به تصحیح هنری کربین و محمد معین، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- ناصر خسرو، (۱۳۷۰). دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ناصر خسرو، (۱۳۷۵). دیوان اشعار تنظیم جهانگیر منصور با مقدمه سید حسن تقی زاده، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم.

ناصر خسرو و مفاتح قرار دادن صامبان فرد

- ناصر خسرو، (۱۳۴۱). زادالمسافرین، چاپ برلین.
- ناصر خسرو، (۱۳۸۰). گشایش و رهایش، به تصحیح سعید نفیسی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول.
- هانس برگر آلیس سی، (۱۳۸۰). ناصر خسرو، لعل بدخشان، ترجمه فریدون بدره ای - انتشارات فرزانه، تهران، چاپ اول.
- یادنامه ناصر خسرو، (۱۳۵۵). انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، چاپ اول.

